

جهانی شدن و توسعه*

دیپک نیپ

** مترجم: رضا مجیدزاده



۷۰

در این مقاله تلاش می‌شود تا فرآیند جهانی شدن در رابطه با بافت گسترده‌تری از مسایل توسعه مورد توجه قرار گیرد. برای انجام این کار، پیامدهای جهانی شدن برای توسعه با توجه به تجربیات گذشته و چشم انداز آن تشریح می‌گردد. ساختار متن به این شرح است. در قسمت اول با توجه به تجربیات فراوان توسعه ناموزون و تغییرات بنیادین در حوزه تفکر راجع به استراتژی‌های توسعه، طی پنجاه سال گذشته، معنای اساسی توسعه را استخراج می‌کنم. قسمت دوم به ترسیم طرح کلی ابعاد و مشخصه‌های جهانی شدن در عصر ما اختصاص دارد. در قسمت سوم عوامل اقتصادی، مجموعه شرایط سیاسی و منطق فکری که جهانی شدن مبتنی بر آن است، بررسی می‌شود. در قسمت چهارم، با مقایسه روندهای جاری جهانی شدن با روندهای اواخر قرن نوزدهم و تأکید بر شباهت‌ها و تفاوت‌های بین این دو روند، مبادی تاریخی جهانی شدن را مورد کاوش قرار خواهیم داد. قسمت پنجم به بحث در مورد این مطلب می‌پردازد که چگونه جهانی شدن در اواخر قرن نوزدهم منجر به توسعه ناموزون شد. در قسمت ششم تجربه توسعه اقتصاد جهان طی ربع آخر قرن بیستم بررسی می‌گردد، بر مبنای این تجربه مقاومت کشورها و مردم، در برابر جهانی شدن که تا حدی نتیجه منطق بازار است، به عنوان یک واقعیت

* این اثر ترجمه‌ای است از: Nayyar, Deepak (2003), "Globalization and Development", printed in: Ha-Joon Cahng (ed.), Rethinking Development Economics, Anthem Press, P.P. 61-82

** Rezamadjidzadeh@itrc.ac.ir

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته اقتصاد و پژوهشگر اقتصاد



وجود دارد و باید آن را پذیرفت. بنابر این، بدون انجام اصلاحات، این واقعیت منجر به توسعه ناموزون در زمان حاضر نیز خواهد شد. در قسمت هفتم استدلال می‌شود که استراتژی‌های معقول توسعه در حوزه جهانی شدن، باید برای تعقیب منافع ملی و اهداف توسعه، فضای اقتصادی بوجود آورند. دولت ملی در نیل به این هدف، هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح ملی نقش راهبردی دارد.

۱- مفهوم توسعه

سوابق بسیار زیادی در مورد مطالعه توسعه اقتصادی وجود دارد که هم از محتوای غنی برخوردارند و هم گستره وسیعی را پوشش می‌دهند. با این حال به اندازه کافی روشن نیست که توسعه واقعا چه معنایی دارد. در واقع دیدگاه‌های بسیار مختلفی در مورد اینکه محصول توسعه چیست وجود دارد و این برداشت‌ها طی زمان تغییر نموده است. اگرچه هدف تحویل ناپذیری وجود دارد که احتمالاً می‌توان آن را به مثابه معنی اساسی توسعه در نظر گرفت؛ توسعه باید شرایط زندگی افراد را بهبود بخشد. بنابراین توسعه باید تامین نیازهای اساسی انسان‌ها را نه تنها در رابطه با خوراک و پوشاک بلکه در رابطه با مسکن، خدمات بهداشتی و آموزشی نیز تضمین نماید. این گزاره ساده اما محکم اغلب در تعقیب ثروت مادی و مسایل متعارف علم اقتصاد به فراموشی سپرده می‌شود. آثار اولیه در مورد توسعه، بر رشد اقتصادی و انباشت سرمایه در سطح کلان تأکید داشتند؛ آثار معاصر در زمینه توسعه، افزایش بهره‌وری و کارایی اقتصادی را در سطح خرد مورد تأکید قرار می‌دهند. صنعتی شدن همواره به عنوان نتیجه اساسی توسعه در نظر گرفته شده است؛ به سادگی توجه از آهنگ صنعتی سازی به کارایی صنعتی سازی معطوف شده است.

فرض اساسی این است که رشد اقتصادی و کارایی اقتصادی نه تنها برای بهبود شرایط زندگی افراد ضروری هستند بلکه برای نیل به این هدف، کافی هم می‌باشند. بسیاری اوقات مخالفان، تعلیمات سنتی در مورد استفاده از رشد اقتصادی یا افزایش درآمد سرانه را به عنوان سنج توسعه زیر سؤال برده‌اند و در عوض شاخص‌های دیگری از توسعه را نظیر کاهش فقر نابرابری و بیکاری پیشنهاد نموده‌اند که تغییر کیفیت زندگی را نشان خواهند داد.^۱ اما علم اقتصاد مرسوم به علت اینکه بین موارد فوق تمایز قایل نمی‌شود، عمدتاً از این وجوه توسعه غافل بوده است. رشد اقتصادی و کارایی اقتصادی و همین‌طور صنعتی شدن، ابزار هستند. اما هدف توسعه است.

بنابراین، به منظور دستیابی به توسعه لازم است که رشد و کارایی توأم با اشتغال کامل

ریشه‌کنی فقر، نابرابری کمتر، توسعه انسانی و محیط زیست پایدار، به صورت مجموعه و ترکیبی مدنظر قرار گیرند. از این رو باید به خاطر داشت که هدف توسعه ایجاد محیط اجتماعی است که افراد (عادی) را قادر به فراهم ساختن زندگی خوبی نماید.

در قالب عبارات فنی می‌توان گفت که، جهان پیشرفت اقتصادی عظیمی را طی نیمه دوم قرن بیستم تجربه نموده است. طی پنجاه سال گذشته تولید ناخالص داخلی جهان ده برابر افزایش داشته در حالی که درآمد سرانه سه برابر شده است.^۲ رشد جهان در حال توسعه، به ویژه در مقایسه با توسعه نیافتگی و رکود دوران استعماری نیمه اول قرن بیستم، تحسین برانگیز بوده است. اما چنین یافته‌های کلی بیش از آن چیزهایی را که آشکار می‌سازند، حقایقی را کتمان می‌نمایند. از منظر رسیدن به توسعه، نابرابری شدیدی بین کشورها و در داخل خود کشورها وجود دارد.

الگوی توسعه به گونه‌ای بوده که منجر به افزایش فاصله اقتصادی جهان صنعتی شده و بخش اعظم جهان در حال توسعه شده است. این الگو فاصله اقتصادی بین کشورهایی را که به‌تازگی در مسیر صنعتی شدن گام برداشته‌اند، در انتهای یک طرف طیف و کشورهای کمتر توسعه یافته را در انتهای طرف دیگر، نیز افزایش داده است. همچنین افزایش در میزان تفاوت‌های اقتصادی بین مناطق و بین افراد درون یک کشور نیز مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر بسیاری از مناطق جهان و بخش قابل توجهی از جمعیت آن، به مقدار زیادی، از توسعه محروم گشته‌اند. این محرومیت احتمالاً نتیجه منطق بازار است که به شکل فرآیند علیت برهم فزاینده منجر به دورهای باطل و دورهای خوش خیم مشتق از بازار می‌شود و به دارا بیشتر می‌دهد و از نادر بیشتر می‌ستاند.

در مواردی که رشد اقتصادی بین مناطق نابرابر است و توزیع عواید آن بین افراد به حدی نابرابر بوده که تمول فزاینده برای برخی را در کنار فقر دائمی برای دیگران بوجود آورده علت را باید در الگوهای توسعه جست‌وجو کرد. احتمالاً در نتیجه استراتژی‌های توسعه است که عملکرد اقتصادی مشابهی براساس شاخص‌های کلان منجر به توسعه مساوات‌طلبانه در یک وضعیت می‌شود و در وضعیت دیگری رشدی را موجب می‌گردد که اکثریت افراد را منتفع نمی‌سازد.

توسعه ناموزون نتایج خاص خود را در پی دارد. فقر، نابرابری و محرومیت تداوم می‌یابند. یک هشتم افراد ساکن در جهان صنعتی یا در فقر زندگی می‌کنند و یا از آن تأثیر می‌پذیرند. تقریباً یک سوم افراد ساکن در جهان در حال توسعه (که حدوداً ۱/۵ میلیارد نفر تخمین زده می‌شوند)



در فقر زندگی می‌کنند و محرومیت مطلق را تجربه می‌نمایند تا جایی که قادر به تأمین نیازهای اساسی انسانی نیستند. همین تعداد افراد به آب تصفیه شده دسترسی ندارند. ۸۴۰ میلیون نفر از سوء تغذیه رنج می‌برند. بیش از ۲۶۰ میلیون کودک که باید به مدرسه بروند، در مدرسه حضور ندارند. انتظار می‌رود که در حدود ۳۴۰ میلیون زن تا سن ۴۰ سالگی زنده نمانند و این در حالی است که ما وارد قرن بیست و یکم می‌شویم، بیش از ۸۵۰ میلیون فرد بالغ بی‌سواد باقی مانده‌اند. اکثر آنها در جهان در حال توسعه زندگی می‌کنند. البته، از منظر کارکردی، شمار افراد بی‌سواد کشورهای صنعتی (۱۰۰ میلیون نفر) نیز قابل توجه است.^۳

تجربه توسعه اقتصاد جهان از سال ۱۹۵۰ (تاکنون) به روشنی ناموزون و ناهمگن است. تلاش برای تجزیه و تحلیل آنچه که به درستی انجام شد و آنچه که دچار اشتباه گردید منجر به تشخیص (اشتباهات) و تجویز راه حل شده است. این امر به نوبه خود به معنی تغییر بنیادین تفکر در مورد استراتژی‌های توسعه بوده است.^۴ در دوران پساستعماری که به سرعت پس از پایان جنگ جهانی دوم شروع شد، اکثر کشورهای توسعه نیافته استراتژی‌های توسعه‌ای را پذیرفتند که به شدت با استراتژی‌های نیمه اول قرن بیستم متناقض بودند.

اول اینکه در تعقیب استقلال بیشتر در توسعه، تلاش آگاهانه‌ای صورت گرفت تا میزان باز بودن (مرزهای اقتصادی) و یکپارچگی با اقتصاد جهان را محدود کند. دوم اینکه، به علت اینکه وجود بازار، به تنهایی، برای تحقق آرمان‌های متأخرین متقاضی صنعتی شدن ناکافی ارزیابی می‌شد، نقش راهبردی در دستیابی به توسعه به عهده دولت واگذار گردید.

هر دو مورد مطرح شده انحراف از رویکردهای دوران استعماری را نشان می‌دهند که اقتصاد باز و بازار تنظیم نشده مشخصه آن هستند.

در اوایل دهه ۱۹۵۰، این رهیافت جدید نمایانگر اجماعی در عرصه تفکر در مورد مناسب‌ترین استراتژی صنعتی شدن نیز بود. با وجود ابراز مخالفت‌های انگشت شمار، در واقع، این رهیافت جدید اجماع آن زمان در مورد توسعه بود. چهل سال بعد، تلقی از توسعه، آشکارا، در قطب مخالف رهیافت پیشین شکل گرفت. اکثر کشورهای در حال توسعه، به همراه کشورهایی که سابقاً به بلوک سوسیالیست تعلق داشتند، شروع به تغییر دادن شکل سیاست‌های اقتصادی داخلی خود نمودند تا اینکه با اقتصاد جهان بیشتر ادغام شوند و نقش بازار را در مقایسه با دولت افزایش دهند. این تغییر جهت تا حدی نتیجه اوضاع اقتصادی سیاسی و اجتماعی بحرانی داخل این کشورها بود. ضمن اینکه از تغییر شکل بنیادین سیاسی و اقتصادی جهان، نیز به طور

معنی داری تأثیر پذیرفت. مقبولیت گسترده‌ای که برای این رهیافت بوجود آمد، اجماع جدیدی در عرصه تفکر توسعه را نشان داد که به عنوان اجماع واشنگتنی شناخته می‌شود. تا حدی به علت اینکه اجماع واشنگتنی از جانب صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که تأثیر گسترده‌ای در بروز بحران در اقتصادها دارند، ترویج می‌شد، با وجود مخالفت‌های قابل ملاحظه، اجماع واشنگتنی به صورت دیدگاه مسلط باقی ماند.

اما این سیستم اقتصادی تا اندازه‌ای تحت تأثیر بحران مالی در آسیا متزلزل گشت و به تدریج که تجربه توسعه دهه ۱۹۹۰ نابجا بودن انتظارات را ثابت کرد، اجماع واشنگتنی نیز مقداری از شکوه و جلال خود را از دست داد. تجویزهای مبتنی بر اجماع واشنگتنی، اکنون مورد تردید واقع شده‌اند^۶ و این تردیدها تنها به خاطر بحران‌های ناشی از اعمال این تجویزها بوجود نیامده‌اند.

علی‌رغم اینکه پارادایم نظری توسعه از اجماع توسعه دهه ۱۹۵۰ به اجماع واشنگتنی دهه ۱۹۹۰ تغییر یافت، اما میزان باز بودن اقتصاد در رابطه با اقتصاد جهان و میزان دخالت دولت در بازار در زمره مسایل مهم مباحث توسعه باقی مانده‌اند. البته طی پنجاه سال گذشته در حوزه نظری در مورد این مسایل شاهد یک نوسان کامل آونگی شکل بوده‌ایم. با این حال هیچکدام از این دو اجماع، پیچیدگی واقعیت را درک نمی‌کنند. اگرچه واقعیت روشن است. با گذر زمان، محرومیت کشورها و افراد از توسعه غیرقابل پذیرش است. این ادعا که رشد اقتصاد یا کارآیی اقتصادی سرانجام وضعیت شمار زیادی از افراد را بهبود می‌بخشد، ۵۰ سال بعد به مراتب کمتر اعتبار خواهد داشت.

۲. شکل‌های جهانی شدن

جهانی شدن برای افراد مختلف معانی متفاوتی دارد و واژه جهانی شدن به دو طریق به کار می‌رود که باعث سردرگمی می‌شود. جهانی شدن در مفهوم مثبت برای توصیف فرآیند ادغام و یکپارچگی فزاینده با اقتصاد جهان استفاده می‌گردد. در مفهوم منفی برای تجویز یک استراتژی توسعه که مبتنی بر ادغام سریع با اقتصاد جهان باشد، مورد استفاده قرار می‌گیرد، در حالی که برخی جهانی شدن را به مثابه فاجعه تلقی می‌کنند و برخی دیگر آن را مایه نجات می‌پندارند.

البته، توصیفات ارایه شده در مورد جهانی شدن نیز به هیچ‌وجه شکل واحدی ندارند. جهانی شدن را می‌توان صرفاً به مثابه گسترش فعالیت‌های اقتصادی در فراسوی مرزهای ملی توصیف کرد. از منظر این تعریف مقدماتی، از سال ۱۹۵۰ اقتصاد جهان یکپارچگی اقتصادی رو به تزایدی



را در سطح بین‌المللی تجربه نموده است. البته طی ربع پایانی قرن بیستم فرآیند جهانی شدن (از این نظر) شتاب قابل توجهی داشته است. پدیده جهانی شدن سه مظهر اقتصادی (تجارت بین‌الملل، سرمایه‌گذاری بین‌المللی و مالیه بین‌المللی) دارد که نوک پیکان آن نیز هستند. اما پدیده جهانی شدن علاوه بر سه مورد پیشین، نمودهای زیاد دیگری نیز دارد. عبارت جهانی شدن به گسترش مبادلات اقتصادی و سازمان فعالیت‌های اقتصادی در فراسوی مرزهای سیاسی دولت‌های ملی اشاره دارد. به طور دقیق‌تر جهانی شدن را می‌توان به مثابه فرآیندی وابسته به افزایش میزان باز بودن اقتصادی، وابستگی متقابل اقتصادی در حال افزایش و پیوند اقتصادی عمیق با اقتصاد جهان، تعریف کرد.

باز بودن اقتصاد تنها به جریان‌های سرمایه‌گذاری، تجاری و مالی محدود نمی‌شود، بلکه جریان خدمات، تکنولوژی، اطلاعات و ایده‌ها فراتر از مرزهای ملی نیز در بر می‌گیرد هرچند تحرک فرامرزی افراد به شدت کنترل می‌شود و به میزان زیادی محدود است. وابستگی متقابل اقتصادی نامتقارن است. بین کشورهای جهان صنعتی، وابستگی متقابل بسیار شدیدی وجود دارد، در حالی که کشورهای در حال توسعه وابستگی قابل توجهی به کشورهای صنعتی دارند کشورهای جهان در حال توسعه وابستگی بسیار کمی به همدیگر دارند.

توجه به این نکته حایز اهمیت است که در مواردی که فواید برقراری پیوند و هزینه‌های گسستن آن برای هر دو طرف یکسان است، شرایط وابستگی متقابل کاملاً وجود دارد و در مواردی که این هزینه‌ها و فایده‌ها بین طرفین یکسان نیست، شرایط وابستگی متقابل کاملاً برقرار نمی‌باشد. به تدریج که آزادسازی اهمیت مرزها را در مبادلات اقتصادی کاهش داده یکپارچگی اقتصادی دو سوی مرزهای ملی را به یکدیگر متصل نموده است. جهانی شدن تا اندازه‌ای تلفیق بازارها در طرف تقاضا (کالاها، خدمات، تکنولوژی، دارایی‌های مالی و حتی پول) و تا حدی ادغام فرآیند تولید در طرف عرضه (عمودی و افقی) است.

گسترش سریع جهانی شدن و قدرت آن تغییرات ژرفی در اقتصاد جهان بوجود آورده است. برجسته ساختن مشخصه‌های این تغییرات، مطالب مفیدی به ما می‌آموزد.^۷ در حالی که تجارت درون بنگاهی نسبت رو به تزایدی از تجارت جهانی را تشکیل می‌دهد، نسبت فزاینده‌ای از محصولات تولید شده در دنیا وارد جریان تجارت جهانی می‌شوند. در فاصله سال‌های اولیه دهه ۱۹۷۰ تا اواخر دهه ۱۹۹۰، سهم صادرات جهان از تولید ناخالص جهانی از $\frac{۱}{۳}$ به حدود $\frac{۱}{۳}$ افزایش یافته است.^۸

سهم تجارت درون بنگاهی از تجارت جهانی که در اوایل دهه ۱۹۷۰، $\frac{۱}{۳}$ بود، در اوایل دهه



۱۹۹۰ به $\frac{1}{4}$ رسیده است.^۹ اهمیت جریان‌های سرمایه‌گذاری بین‌المللی نیز به سرعت افزایش یافته است. در حالی که بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۶، جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به شکل نسبی از تشکیل سرمایه ثابت ناخالص جهان از ۲ درصد تا حدود ۶ درصد رشد داشته ذخیره سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهان به عنوان نسبی از ستانده جهان از کمتر از ۵ درصد تا بیش از ۱۰ درصد افزایش یافته است.^{۱۰} رشد مالیه بین‌المللی از نظر اهمیت در حد انفجاری بوده است به حدی که از نظر مقدار، تجارت و سرمایه‌گذاری در برابر آن ناچیز به نظر می‌رسد. در حالی که بازار بازار بین‌المللی دارایی‌های مالی رشد چشمگیری داشته است، بانکداری بین‌المللی نیز به طور چشمگیری گسترش می‌یابد. بازار بین‌المللی رو به رشدی برای اوراق قرضه دولتی وجود دارد!^{۱۱} اندازه بازار بین‌المللی ارزشهای خارجی مبهوت‌کننده است.

مبادلات جهانی ارز خارجی از میزان ۶۰ میلیارد دلار در روز در سال ۱۹۸۳ تا میزان ۱۵۰۰ میلیارد دلار در روز در سال ۱۹۹۷ افزایش یافت.^{۱۲} در مقام مقایسه می‌توان گفت که در سال ۱۹۹۷ تولید ناخالص روزانه جهان ۸۲ میلیارد دلار و صادرات روزانه جهانی ۱۶ میلیارد دلار بود، در حالی که ذخایر ارز تمام بانک‌های مرکزی جمعاً ۱۵۵۰ میلیارد دلار ارزش داشت.^{۱۳}

۳. مبادی و بنیادهای جهانی شدن

مبادی جهانی شدن را باید از نظر عوامل اقتصادی زیربنایی این فرآیند، شرایط سیاسی که امکان رشد سریع آن را بوجود می‌آورند و منطق فکری که هم اکنون حالت تجویزی دارند بررسی کرد. عوامل اقتصادی که جهانی شدن را ممکن ساخته‌اند عبارتند از: حذف موانع مبادلات اقتصادی بین‌المللی؛ توسعه تکنولوژی‌های توانمندساز و ظهور اشکال نوظهور سازمان صنعتی. جهانی شدن پیامد چند مرحله متناوب حذف نظارت دولتی و مقررات زدایی در اقتصاد جهان بوده است. ابتدا آزادسازی تجارت انجام شد که منجر به رشد بی‌سابقه تجارت بین‌المللی طی فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ گشت. در مدتی که آزادسازی رژیم‌های سرمایه‌گذاری خارجی، یعنی اقدام بعدی، انجام شد سرمایه‌گذاری بین‌المللی در اواخر دهه ۱۹۶۰ شروع به افزایش ناگهانی کرد.

گام بعدی آزادسازی مالی بود که در اوایل دهه ۱۹۸۰ شروع شد. آزادسازی مالی دو بعد داشت: مقررات زدایی بخش مالی داخلی در کشورهای صنعتی و معرفی قابلیت تبدیل در مورد حساب سرمایه در تراز پرداخت‌ها. این دو بعد همزمان اتفاق نیفتادند. ایالات متحده، کانادا آلمان و سوئیس محدودیت‌های تحرک سرمایه را در سال ۱۹۷۳ حذف کردند، در حالی که



انگلستان و ژاپن به ترتیب در سال ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ این محدودیت‌ها را برداشتند و فرانسه و ایتالیا تا سال ۱۹۹۰ این گذار را به تاخیر انداختند. جهانی شدن مالیه، که با سرعت بسیار زیادی از اوایل دهه ۱۹۸۰ شروع شده، بی‌ارتباط با حذف کنترل‌ها و مقررات نیست.

انقلاب تکنولوژیک در عرصه حمل و نقل و ارتباطات، عامل سرنوشت‌سازی در جهانی شدن بوده است. نیمه دوم قرن بیستم شاهد ظهور هواپیمای جت، کامپیوتر و ماهواره بود. تلفیق تکنولوژی ارتباطات، که مربوط به انتقال اطلاعات است و تکنولوژی کامپیوتر که در زمینه پردازش اطلاعات کاربرد دارد، تکنولوژی اطلاعات را بوجود آورده که هم از نظر سرعت و هم از نظر قلمرو بسیار قابل توجه است. این پیشرفت‌های تکنولوژیک تأثیر بسیار عمیقی در غلبه بر موانع جغرافیایی داشته است. کسر بسیار کوچکی از زمان مورد نیاز برای برقراری ارتباط در گذشته، امروزه مورد نیاز می‌باشد و هزینه‌های برقراری ارتباط و پردازش اطلاعات به شدت کاهش یافته است. اشکال جدید سازمان صنعتی در امکانپذیری جهانی شدن مؤثر بوده‌اند. سیستم نوظهور تولید منعطف که ریشه در ماهیت پیشرفت فنی دارد، ترکیب متغیر ستانده و مشخصه‌های سازمانی متغیر (مبتنی بر سیستم‌های مدیریت ژاپنی) دائماً بنگاه‌ها را وادار می‌سازند تا در مسیر گسترش فعالیت‌های خود در فراسوی مرزها بین تجارت و سرمایه‌گذاری انتخاب کنند. سهم رو به تنزل دستمزدها در هزینه‌های تولید، اهمیت فزاینده مجاورت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و گسترش رو به رشد خدمات به بیرون از مرزها، بر استراتژی‌ها و رفتار بنگاه‌ها طی فرآیند جهانی شدن، تأثیر شدیدی می‌گذارند.

سیاست هژمونی یا سلطه، شرایط تسهیل‌کننده اقتصاد جهانی شدن را بوجود آورده است. فرآیند جهانی شدن، که در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، مقارن با سلطه سیاسی ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت بوده است. این سلطه سیاسی با فروپاشی کمونیسم و کامیابی کاپیتالیسم به شدت گسترش یافته و در همین مدت شرایط سیاسی، مفهوم جهانی شدن را تبدیل به ایدئولوژی مجازی عصر ما نموده است. سلطه در حیطه سیاسی وابسته به ویژگی مهمی در حوزه علم اقتصاد می‌باشد، به علت اینکه جهانی شدن نیازمند قدرت اقتصادی مسلطی است که از پول ملی مورد پذیرش به عنوان معادل پول بین‌المللی برخوردار باشد و نقش واحد شمارش واسطه مبادله و ذخیره ارزش را ایفا کند. این نقش را دلار آمریکایی انجام می‌دهد.

نظریه‌پردازی اقتصادی اغلب ردپای واقعیت سیاسی را دنبال می‌کند. در این صورت باید انتظار داشت که طی سال‌های اخیر تدوین منطق فکری جهانی شدن تقریباً تجویزی بوده باشد. جهانی شدن نه تنها به مثابه ابزاری برای تضمین کارایی و عدالت تلقی می‌شود بلکه انتظار

می‌رود همین نقش را در مورد رشد و توسعه اقتصاد جهان و بنیادهای تحلیلی این جهان بینی که توسط مدل نئولیبرال ارایه می‌شود نیز ایفا نماید. همانطور که طبق توصیه‌های اقتصاد سیاسی نئولیبرال، دولت قادر به مداخله کارآ در بازار نیست، اقتصاد نئوکلاسیک ارتدوکس نیز اظهار می‌دارد که مداخله دولت در بازار ناکارآ است. بنابراین گوهر مدل نئولیبرال را به شرح زیر می‌توان تشریح کرد.

اول، هر جا که ممکن است دولت باید عقب‌گرد کند تا تقریباً میزان دخالت آن به حد ایده‌آل دولت حداقلی برسد.

دوم، بازار نه تنها جانشینی برای دولت است، بلکه به علت عملکرد بهتر، گزینه مرجح نسبت به دولت نیز می‌باشد.

سوم، تخصیص و کاربری منابع باید بر مبنای قیمت‌های بازار صورت پذیرد که لازم است تا حد ممکن با قیمت‌های بین‌المللی انطباق داشته باشد.

چهارم، اهداف سیاسی ملی، ملاحظات اقتصادی داخلی یا حتی مرزهای ملی نباید به مثابه قیود عمل کنند.

در جریان انطباق با این جهان بینی به دولت‌ها، به ویژه در کشورهای در حال توسعه و کشورهای کمونیست سابق، دستور کار جامعی برای خصوصی‌سازی (برای حداقل کردن نقش دولت) و آزادسازی (جریان تجارت، جریان سرمایه و جریان مالی) تحمیل می‌شود و یا اینکه برای انجام آن تحت فشار قرار می‌گیرند.

اظهار می‌شود که چنین رژیم‌هایی بنیادهای سیستم اقتصادی جهانی را به وجود می‌آورند که با تجارت آزاد، تحرک نامحدود سرمایه، بازارهای باز و نهادهای یکدست شده مشخص می‌شوند. ایدئولوگ‌های جهانی شدن اعتقاد دارند که جهانی شدن برای کشورهایی که به این سیستم ملحق شوند، رونق اقتصادی را به ارمغان می‌آورد و برای کشورهایی که به آن نپیوندند، پیام‌آور محرومیت و فقر اقتصادی است.^{۱۴} لازم است بر این نکته تأکید کنیم که این دیدگاه در هم تنیده دستوری و توصیه‌ای جهانی شدن تا اندازه‌ای از ایدئولوژی و تا حدی از امید مشتق شده اما مبتنی بر تجربه شکل نگرفته است.

۴. همتای تاریخی جهانی شدن

بر مبنای یک فرض متعارف، مجموعه شرایط حاضر و جهانی شدن که ویژگی اقتصاد جهان را تغییر می‌دهند، به کلی جدید بوده و انحراف بنیادینی را از روندهای گذشته نشان می‌دهد. اما



چنین فرضی نادرست است: در واقع، جهانی شدن پدیده جدیدی نیست. دوره مشابهی از جهانی شدن وجود داشته که در قرن نوزدهم، تقریباً از سال ۱۸۷۰، شروع شد و تا سال ۱۹۱۴، یعنی زمانی که به طور ناگهانی متوقف گردید، با شتاب زیادی رشد کرد. دوره زمانی ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ عصر آزادی از قیود دولت نیز بود. دولت کمترین میزان دخالت در فعالیتهای اقتصادی را داشت و جابه‌جایی کالا، سرمایه و نیروی کار در فراسوی مرزهای ملی تقریباً آزادانه صورت می‌گرفت. اعتقاد بر این بود که دور خوش خیم رشد سریع اقتصادی و فرآیند یکپارچگی اقتصادی بین‌المللی آن دوران ارتباط نزدیکی با هم دارند.

اقتصاد جهان در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم از نظر ویژگی‌های زیادی مشابه اقتصاد جهان در اواخر قرن نوزدهم است.^{۱۵} شباهت‌های میان این دو دوره درخور توجه هستند. یکپارچگی اقتصاد جهان از مجرای تجارت بین‌المللی در آغاز قرن نوزدهم از نظر روش مشابه یکپارچگی اقتصاد جهان در اواخر قرن بیستم است. سهم صادرات شانزده کشور اصلی صنعتی که اکنون عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی هستند، از تولید ناخالص داخلی، با وجودی که تعرفه‌های آن زمان بسیار بالاتر بود، از ۱۸/۲ درصد در سال ۱۹۰۰ به ۲۱/۲ درصد در سال ۱۹۱۳ افزایش یافت.^{۱۶}

در مورد سرمایه‌گذاری بین‌المللی نیز داستان از همین قرار است. در سال ۱۹۱۳ ذخیره سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اقتصاد جهان ۹ درصد ستانده جهان بود.^{۱۷} بر مبنای قیمت‌های ثابت، کل سرمایه‌گذاری خارجی اقتصاد جهان در سال ۱۹۱۴، معادل $\frac{۴}{۳}$ میزان آن در سال ۱۹۸۰ بوده است.^{۱۸} علاوه بر این، ذخیره سرمایه‌گذاری خارجی کشورهای در حال توسعه احتمالاً در حدود $\frac{۱}{۲}$ تولید ناخالص داخلی آنها در آغاز قرن بیستم بوده و میزان این ذخیره به قیمت ثابت در سال ۱۹۱۴، تقریباً دو برابر میزان آن در سال ۱۹۸۰ بوده است.^{۱۹} در مورد یکپارچگی بازارهای مالی بین‌المللی نیز شباهت‌هایی وجود دارد. مالکیت سهام کشورهای دیگر، شامل اوراق قرضه دولتی، به سطوح بسیار بالایی رسید.^{۲۰} وام‌دهی بانک بین‌المللی قابل توجه بوده و به طور نسبی جریان خالص بین‌المللی سرمایه بسیار بزرگ‌تر از میزان کنونی آن بود. مبادلات بین‌المللی ارز خارجی (با توجه به وجود رژیم نرخ ارز ثابت تحت قاعده استاندارد طلا) تنها جنبه عدم تشابه است.

عوامل زیربنایی که جهانی شدن را در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ و در زمان حال امکان‌پذیر نموده‌اند، شباهت‌های چشمگیری دارند.^{۲۱} تقریباً محدودیتی برای جابه‌جایی کالا، سرمایه و نیروی کار در فراسوی مرزهای ملی وجود نداشت که نیاز به برچیدن موانع یا آزادسازی رژیم‌های



مبادلات اقتصادی بین‌المللی باشد. ظهور کشتی بخار، راه آهن و تلگراف، انقلابی را در عرصه حمل و نقل و ارتباطات بوجود آورد.^{۲۲} این انقلاب زمان مورد نیاز برای عبور از فواصل جغرافیایی و هزینه لازم برای این کار را به شدت کاهش داد. اشکال نوظهور سازمان صنعتی نیز نقش مهمی ایفا نمود. در اواخر قرن نوزدهم شیوه تولید انبوه با تفکیک و بخش‌بندی^{۲۳} دقیق وظایف و میزان بالایی از ماشینی شدن پدیدار شد.

تولید انبوه در مقایسه با تولید صنعتی پیشه‌وری، صرفه‌های ناشی از مقیاس را محقق ساخت و منجر به کاهش شدید هزینه‌ها شد.^{۲۴} صرفه‌نظر از سلطه بریتانیا در حوزه سیاست، پکس بریتانیکا^{۲۵} یک اندوخته ارزی، یعنی پوند استرلینگ، را معرفی نمود که معادل پول بین‌المللی بود. بریتانیا در عصر امپراطوری، تقریباً بر جهان مسلط بود و از این رو این امر محقق شد. دو دوره جهانی شدن تفاوت‌های مهمی نیز دارند. مایلیم چهار مورد از این تفاوت‌ها را مورد تأکید قرار دهیم: تفاوت در جریان تجارت، سرمایه‌گذاری، مالی و احتمالاً مهم‌ترین تفاوت یعنی تحرک نیروی کار در فراسوی مرزهای ملی.

در مورد ترکیب تجارت و مجراهای تجارت تفاوت‌هایی بین دو دوره وجود دارد. طی دوره زمانی ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ میلادی، بخش عظیمی از تجارت بین‌المللی را تجارت بین بخشی کالاها می‌نامیم که برای تولید کارخانه‌ها مبادله می‌شوند، تشکیل می‌داد. میزان قابل توجهی از تجارت بر مبنای مزیت مطلق ناشی از منابع طبیعی یا شرایط آب‌وهوایی صورت می‌گرفت. با وجود این که جریان‌های تجاری بین بنگاه‌های بین‌المللی بزرگ وجود داشتند، اما تجارت درون بنگاهی انجام نمی‌شد.

در زمینه مقصد جغرافیایی و توزیع جریان‌های سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. در سال ۱۹۱۴، ذخیره سرمایه‌گذاری خارجی بلندمدت در اقتصاد جهان اینگونه توزیع شده بود: ۵۵ درصد در جهان صنعتی (۳۰ درصد در اروپا و ۲۵ درصد در ایالات متحده) و ۴۵ درصد در جهان توسعه نیافته (۲۰ درصد در آمریکای لاتین و ۲۵ درصد در آسیا و آفریقا). روشن است که کشورهای در حال توسعه اکنون اهمیت کمتری در این فرآیند دارد.^{۲۶}

در سال ۱۹۱۳، بخش کشاورزی ۵۵ درصد از سرمایه‌گذاری خارجی بلندمدت جهان را به خود اختصاص داده بود، در حالی که حمل و نقل، تجارت و توزیع ۳۰ درصد سهم داشتند و بخش تولید کارخانه‌ای تنها ۱۰ درصد را جذب می‌کرد که بخش اعظمی از آن در آمریکای شمالی یا اروپا تمرکز می‌یافت.^{۲۷} امروزه بخش کشاورزی اهمیت کمتری دارد، در حالی که بخش تولید



کارخانه‌ای (صنعت) مهم‌تر است. در مورد جریان‌های مالی، تفاوت‌های اساسی در زمینه تحرک فرامرزی، هدف، واسطه‌ها و ابزار وجود دارد. در ربع پایانی قرن نوزدهم، جریان سرمایه، ابزاری برای انتقال منابع قابل سرمایه‌گذاری به کشورهای توسعه نیافته یا کشورهای تازه صنعتی شده‌ای بود که جذاب‌ترین فرصت‌های رشد را داشتند. هدف جریان سرمایه، کسب درآمد از طریق سرمایه‌گذاری بلندمدت در جست‌وجوی سود بود. تنها واسطه بین وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان بانک‌ها بودند که این ارتباط را در قالب اوراق قرضه با سررسید طولانی برقرار می‌کردند. تأمین وثیقه اوراق قرضه بلندمدت با ضمانت‌های معتبر توسط قدرت‌های امپراطوری یا دولت‌های کشورهای وام‌گیرنده انجام می‌شد.

البته تفاوت‌های بنیادینی بین دو دوره جهانی شدن وجود دارد. این تفاوت به حوزه تحرک نیروی کار باز می‌گردد. در اواخر قرن نوزدهم، محدودیتی برای تحرک افراد در فراسوی مرزهای ملی وجود نداشت. به ندرت نیاز به گذرنامه پیش می‌آمد و به سهولت به مهاجرین تابعیت اعطا می‌شد. در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴، مهاجرت بین‌المللی نیروی کار فوق‌العاده زیاد شد. طی این دوره، نزدیک به ۵۰ میلیون نفر اروپا را ترک کردند،^{۲۷} آنها به ایالات متحده مهاجرت نمودند، در حالی که $\frac{1}{3}$ باقیمانده رهسپار کانادا، استرالیا، نیوزیلند، آفریقای جنوبی، آرژانتین و برزیل شدند.^{۲۸} این مهاجرت انبوه از اروپا به نقاط دیگر جهان^{۲۹} جمعیت آنها در سال ۱۹۰۰ را شامل شده، اما داستان به اینجا ختم نشد: به دنبال الغای برده‌داری در امپراطوری بریتانیا، که کمی زودتر از سال ۱۹۰۰ شروع شد، حدود ۵۰ میلیون نفر چین و هند را ترک کردند تا به صورت کارگر قراردادی در معادن، کشتزارها و ساختمان‌سازی در آمریکای لاتین، جزایر کارائیب آفریقای جنوبی، آسیای جنوب شرقی و سرزمین‌های دوردست دیگری کار کنند.^{۲۹}

مقصد، اکثر افراد، مستعمرات انگلیس، هلند، فرانسه و آلمان بود. در نیمه دوم قرن بیستم در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ سهم اندکی از مهاجرت بین‌المللی نیروی کار از کشورهای در حال توسعه به کشورهای صنعتی صورت گرفت. البته از آن زمان، به علت محدودیت‌های قانونی شدید در مورد مهاجرت و اقدامات محدودکننده کنسولی، مهاجرت بین‌المللی به میزان ناچیزی کاهش یافت. جهانی شدن در زمان حاضر، برای تحرک نیروی کار، جانشین‌های جدیدی به شکل جریان‌های سرمایه‌گذاری و تجاری یافته است، زیرا کشورهای صنعتی امروزه کالاهای ساخت کارخانه‌ها را وارد می‌کنند که نیروی کار کمیاب در تولید آن نقش دارد و سرمایه را صادر می‌کنند که نیروی کار کمیاب را در خارج از مرزهای آنها برای تولید کالاهای وارداتی این کشورها به کار می‌گیرد.



۵. توسعه ناموزون

به اعتقاد ایدئولوگ‌های جهانی شدن، این پدیده در اواخر قرن نوزدهم منجر به صنعتی شدن سریع و همگرایی اقتصادی در اقتصاد جهان شد. از نظر آنها تحقق سیستم نوظهور سرمایه‌داری جهانی بیش از نیم قرن به تعویق انداخته شد. سه دهه نزاع و خودکامگی که در پی جنگ جهانی اول به وجود آمد و پس از آن سه دهه دیگر حضور جریان سوسیالیستی و جهان‌بینی دولت‌گرا از عوامل این تأخیر بوده‌اند.

بنابر این بازگشت جهانی شدن در اواخر قرن بیستم به عنوان مسیری به سوی رستگاری در نظر گرفته می‌شود. نتیجه‌ای که از این دیدگاه حاصل می‌گردد این است که جهانی شدن در عصر حاضر برای کشورهایی که به این سیستم پیوندند، به همان میزان سابق نوید رونق اقتصادی را می‌دهد و کشورهایی را که به این سیستم ملحق نشوند را دچار محرومیت اقتصادی می‌کند.^{۳۰} برای کسانی که به تجربه توسعه در اواخر قرن نوزدهم رجوع کنند، روشن خواهد شد که فرآیند جهانی شدن، همانطور که در آن زمان در هیچ کجای دنیا، بریتانیایی دیگری بوجود نیامد، در زمان حال نیز در هیچ کجای دنیا ایالات متحده دیگری باز تولید یا تکثیر نخواهد کرد.

این نمونه تاریخی نشان می‌دهد که چگونه جهانی شدن قبلاً همراه با توسعه ناموزون بوده و به احتمال قریب به یقین در زمان حال نیز نه تنها بین کشورها بلکه در داخل کشورها هم موجب توسعه ناموزون خواهد شد.

عواقب اقتصادی جهانی شدن در اواخر قرن نوزدهم، حداقل غیر متقارن بوده است. در عصر حاضر بخش اعظم عواید اقتصادی ناشی از یکپارچگی اقتصادی بین‌المللی نصیب کشورهای امپراطوری می‌شود که صادرکننده سرمایه و واردکننده کالا هستند. تعداد بسیار اندکی از کشورها وجود دارند که همانند ایالات متحده و کانادا (سرزمین‌های جدید با آب‌وهوای معتدل و مهاجران مقیم سفیدپوست) منافع به دست می‌آورند. پیش شرط‌های صنعتی شدن قبلاً در این کشورها تامین شده است؛ فرآیند صنعتی شدن این کشورها توسط یکپارچگی اقتصادی بین‌المللی شدت گرفت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در فعالیت‌های کارخانه‌ای که با افزایش محدودیت‌های تعرفه‌ای همراه با رویه‌های مدیریتی و جریان تکنولوژی برانگیخته می‌شوند، این فرآیند را تقویت نمود. نتیجه‌ای که این کشورها به دست آوردند (صنعتی شدن و توسعه) در هیچ جای دیگری به دست نیامد. توسعه در جهان صنعتی ناموزون بود و بخش اعظم اروپای شرقی و غربی از آن عقب ماندند. این وضعیت، از نظر صنعتی شدن و رشد، همگرایی را نشان نمی‌دهد بلکه در عوض به معنی واگرایی است.^{۳۱}

در واقع، نابرابری اقتصادی بین کشورها و درون هر کشور افزایش یافت. به عنوان مثال شکاف درآمدی بین فقیرترین و ثروتمندترین کشور که در سال ۱۸۲۰ تنها ۳ به یک بود، در سال ۱۸۷۰ بیش از دو برابر افزایش یافت و ۷ به یک شد و در سال ۱۹۱۳ بیشتر شده و ۱۱ به یک گشت.^{۳۳} کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، به ویژه مستعمرات نیز که بخشی از فرآیند جهانی شدن بودند، اقبال کمتری داشتند. در واقع، طی دوره مشابهی از مرحله اول جهانی شدن، کشورهایی که بازترین اقتصاد را داشتند (چین، هند و اندونزی) در فرآیند یکپارچگی سریع اقتصادی، کوچک شدن سهم بخش صنعت^{۳۴} و توسعه نیافتگی را تجربه نمودند. لازم است به یاد بیاوریم که طی دوره ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ هند، چین و اندونزی به اندازه امپراطوری بریتانیا هلند، که متوسط تعرفه‌هایشان میزان ناچیز ۳ تا ۵ درصد بود اقدام به آزادسازی تجارت کردند، در حالی که برعکس آنها، سطح تعرفه‌ها در آلمان، ژاپن و فرانسه به میزان قابل توجهی بالا بود (۱۲ تا ۱۴ درصد) و میزان تعرفه در ایالات متحده به ۳۳ درصد می‌رسید.^{۳۴} علاوه بر این هند، چین و اندونزی در زمره بزرگ‌ترین جذب‌کننده‌های سرمایه‌گذاری خارجی نیز قرار داشتند.^{۳۵} اما جهانی شدن این سه کشور منجر به توسعه آنها نشد، نتیجه مشابهی برای کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین به دست آمد. ضمن اینکه بین سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۹۱۳ سهم کشورهای در حال توسعه از تولید کارخانه‌ای جهان از بیش از $\frac{۱}{۳}$ به کمتر از $\frac{۱}{۱۰}$ افول کرد.^{۳۶}

در این اقتصادها، تولید اختصاص یافته به صادرات در معادن، کشتزارها و کشاورزی به منظور فروش نقدی محصولات^{۳۷}، جزیره‌هایی را بوجود آورد که در قالب یک تقسیم کاری عمودی با اقتصاد جهان ادغام شدند. اما تقریباً هیچ پیوند پسینی وجود نداشت. سطح بهره‌وری بخش‌های خارج از جزایر صادراتی در سطح مقادیر پایینی را کد ماند. این جزیره‌ها به سادگی ساختارهای اقتصادی دوگانه‌ای بوجود آوردند به گونه‌ای که منافع جهانی شدن اکثراً نصیب جهان خارج می‌شد و بخش کوچکی از منافع عاید مناطق برگزیده می‌گشت.

نابرابری فزاینده بین کشورها و درون هر کشور (به ویژه در جهان صنعتی)، احتمالاً عامل زیربنایی مهمی در عدول از جهانی شدن پس از سال ۱۹۱۴ بوده است. متن زیر که توسط جان مینارد کینز در سال ۱۹۱۹ نوشته شده است، به روشنی منافع جهانی شدن را برای برخی افراد و برخی کشورها مورد تأکید قرار می‌دهد، در عین اینکه نشان می‌دهد که چگونه کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی مربوط به این فرآیند، آنچه را که در آن دوران غیرقابل بازگشت می‌نمود متوقف ساخت.



« آن رویداد خارق‌العاده‌ای که پیشرفت اقتصادی انسان‌ها در آن دوران را موجب شد، در آگوست ۱۹۱۴ پایان یافت. واقعیت این است که بخش اعظمی از افراد به سختی کار کرده و در سطح بسیار نازلی از رفاه زندگی کردند، با این وجود، طبق شواهد، به طور معقولی به مبارزه با این اقبال پرداختند. اما برای کسانی که از قابلیت و ویژگی بالاتر از متوسط برخوردار بودند و به طبقات متوسط و بالا تعلق داشتند، یعنی کسانی که زندگی کم‌هزینه با حداقل در دسر، رفاه تسهیلات و احترامی بیش از ثروتمندترین و قدرتمندترین پادشاهان اعصار دیگر، برایشان مهیا بود، امکان رهایی وجود داشت. فرد ساکن لندن می‌تواند از طریق تلفن سفارش دهد چای صبحانه‌اش را در تخت خواب بنوشد و محصولات مختلف از سراسر جهان و به هر میزان که وی مناسب بداند هر زمان که بخواهد به جلوی پله خانه‌اش حمل خواهد شد همزمان وی می‌تواند با ابزار مشابهی ثروت خود را در زمینه منابع طبیعی و (تأسیس) بنگاه‌های جدید در هر منطقه از جهان به کار اندازد و بدون هیچ زحمت و دردسری در ثمره و مزیت احتمالی آنها سهیم گردد؛ یا تصمیم بگیرد که امنیت ثروت خود را با اتکا به حسن نیت اهالی هر شهری در هر قاره‌ای که اطلاعات یا تصوراتی به وی توصیه می‌کنند، تأمین کند. وی هر وقت می‌خواست می‌توانست بی‌درنگ وسیله‌ای ارزان و راحت برای سفر به هر کشوری با هر آب‌وهوایی بدون نیاز به گذرنامه یا هر تشریفات دیگری تهیه کند، خدمتکاران خود را به بانک مجاور خود بفرستد تا فلزات گرانبها را در آنجا به امانت بگذارند و سپس بدون شناخت از مذهب، زبان یا آداب و رسوم کشورهای دیگر به آنها سفر کند، میزان زیادی ثروت با خود حمل کرده و در صورت کمترین دخالت، خود را مغبون و شگفت‌زده تصور نماید. اما از همه مهم‌تر وی این وقایع را به استثنای وضعیتی که او را در مسیر پیشرفت بیشتر قرار می‌داد عادی، قطعی و دایمی تلقی می‌نمود و هر انحرافی از این روند را به مثابه مسایل اجتناب‌پذیر مایه رسوایی و غیرعادی در نظر می‌گرفت. پروژه‌ها و سیاست‌های نظامی‌گری و امپریالیستی از جانب رقبای فرهنگی و نژادی، انحصارات، محدودیت‌ها و محرومیت‌ها که نقش مار را در این بهشت بازی می‌کردند، کمی بیش از سرگرمی روزنامه‌وی بودند و به نظر می‌رسید که هیچ تأثیری بر مسیر عادی زندگی اقتصادی و اجتماعی وی نداشته باشند، زیرا بین‌المللی‌سازی آنها تقریباً به طور کامل انجام شده بود.^{۳۸}»

فرآیند جهانی شدن در زمان حال نیز به میزان گذشته منجر به توسعه ناموزون شده است. واقعیتی که تا این حد به وضوح آشکار شده است، نادرستی انتظارات ایدئولوگ‌های جهانی شدن را ثابت کرد.

۶. جهانی شدن، توسعه و محرومیت

تجربه توسعه اقتصاد جهانی از اوایل دهه ۱۹۷۰ تا اواخر دهه ۱۹۹۰، که می‌توان آن را عصر جهانی شدن نامید، به ویژه در صورتی که با دوره زمانی اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، که به عنوان عصر طلایی کاپیتالیسم توصیف شده است، مقایسه کنیم، موجبات نگرانی را فراهم می‌کند. هر دوره‌بندی از این قبیل به روشنی اختیاری است، منتهی نتیجه‌ای تحلیلی به دست می‌دهد.^{۳۹}

شواهد موجود نشان می‌دهند که ۲۵ سال گذشته، در سطوح درآمدی بین کشورها و افراد به عوض همگرایی، شاهد واگرایی بوده است. طی ربع قرن اخیر، به تدریج که فاصله درآمدی بین کشورهای فقیر و ثروتمند و فقرا و ثروتمندان درون کشورها و نیز شکاف درآمدی بین فقرا و ثروتمندان جمعیت جهان بیشتر شد^{۴۰} و توزیع درآمد ناعادلانه‌تر شد^{۴۱}، نابرابری اقتصادی افزایش یافته است. طی دهه ۱۹۸۰ در اکثر کشورهای آمریکای لاتین و آفریقای نیمه صحرایی و طی دهه ۱۹۹۰ در بخش اعظم اروپای شرقی، میزان بروز فقر افزایش یافت و بسیاری از کشورهای شرق آسیا جنوب شرقی آسیا و جنوب آسیا، که کاهش یکنواختی را در میزان بروز فقر تجربه کردند، از این امر مستثنی بودند. اما سقوط مالی و بحران اقتصادی اخیر در آسیای جنوب شرقی منجر به وخامت شدیدی در وضعیت آنان (از نظر بروز فقر) شد.

در کشورهای در حال توسعه، اشتغال‌زایی در بخش رسمی نسبت به رشد نیروی کار به حدی تأخیر دارد، که نسبت رو به تزایدی از نیروی کار وابسته به بهره‌وری کم و کار موقت در بخش غیررسمی هستند. در کشورهای صنعتی، به استثنای ایالات متحده، بیکاری از اوایل دهه ۱۹۷۰ به شدت افزایش یافته و از آن زمان در سطح بسیار بالایی مانده است، در حالی که دستمزدهای واقعی بخش قابل توجهی از نیروی کار در بسیاری از کشورهای صنعتی افزایش نیافته است. نابرابری در زمینه دستمزد و درآمد تقریباً در سراسر نقاط جهان افزایش نشان می‌دهد. طی دوره مشابه، نرخ رشد اقتصاد جهان نیز به طور مشخص کاهش یافته و رشد کمتر همراه با نابرابری بیشتر بوده است. به نظر می‌رسد که اقتصاد جهان در عصر طلایی نسبت به عصر جهانی شدن عملکرد بهتری داشته است.

روشن است که نمی‌توان صرفاً از انطباق زمانی، رابطه علت و معلولی^{۴۲} را نتیجه گرفت. اما می‌توان به سازوکارهایی اندیشید که جهانی شدن از طریق آنها نابرابری‌ها را تشدید کرده است. آزادسازی تجارت نه تنها در کشورهای صنعتی بلکه در کشورهای در حال توسعه نیز موجب نابرابری رو به افزایش در دستمزدهای کارگران ماهر و غیرماهر شده است.^{۴۳}



در نتیجه خصوصی سازی و مقررات زدایی، به علت اینکه سهم سود افزایش و سهم دستمزد کاهش یافته، تقریباً در همه جا سرمایه به زیان نیروی کار عایدی کسب می‌کند.^{۴۴} اصلاحات ساختاری، که به موجب آن نرخ‌های مالیاتی کاهش یافته و بازار کار انعطاف پذیر شد، این روند را تقویت نموده است. تحرک سرمایه همراه با عدم تحرک نیروی کار، ماهیت روابط کار را تغییر داده و قدرت چانه زنی اتحادیه‌های کارگری را کاهش داده است. هدف مدیریت تورم به واسطه نگرانی زیاد به حساسیت بازارهای مالی بین‌المللی به گونه‌ای تغییر یافته که دولت‌ها و ادار به پذیرش سیاست‌های کلان ضدتورمی شده‌اند که هم رشد و هم اشتغال را در تنگنا قرار می‌دهد. مازاد عرضه نیروی کار دستمزدهای واقعی را کاهش داده است. آزادسازی مالی، که به معنی رشد بدهی‌های بخش عمومی، همانند بخش خصوصی، بوده است با ظهور طبقه رانتهی جدید در ارتباط بوده و تمرکز اجتناب‌ناپذیر در زمینه مالکیت دارایی‌های مالی احتمالاً در بدتر شدن توزیع درآمد مؤثر بوده است.^{۴۵} بنگاه‌های بزرگ بین‌المللی در عرصه رقابت جهانی از طریق ادغام و تملک، به قدرت عظیمی در بازار دست یافته‌اند، فرآیند ادغام و تملک ساختار بازار را انحصاری تر از وضعیت رقابتی نموده است. رقابت بین کشورها بر سر بازارهای صادراتی و سرمایه‌گذاری خارجی در قالب آنچه مسابقه تا انتهای رمق^{۴۶} نامیده شده، شدت یافته و منجر به توزیع نابرابر عواید ناشی از سرمایه‌گذاری و تجارت می‌شود.

در واقع جهانی شدن برای برخی افراد و برخی از کشورها فرصت‌هایی فراهم آورده که سه دهه قبل، تصور آن را هم نمی‌کردند. البته جهانی شدن مخاطرات جدیدی، اگر نگوئیم تهدید نیز برای بسیاری دیگر بوجود آورده است. جهانی شدن همراه با افزایش فقر و گسترش نابرابری‌ها بوده است. توزیع منافع و هزینه‌ها نابرابر است. البته برندگان وجود دارند که تعدادشان در جهان صنعتی بیشتر از جهان در حال توسعه است و بازندگان بسیاری زیادی هم در جهان صنعتی و هم در جهان در حال توسعه وجود دارند. لازم است که برندگان و بازندگان را در گروه‌بندی‌های جامعی مشخص کنیم.^{۴۷}

مالکان دارایی، کسانی که درآمدشان از محل سود است، رانت‌خواران، افراد آموزش دیده کسانی که می‌توانند تحرک جغرافیایی داشته باشند و افراد دارای مهارت‌های فنی، مدیریتی یا حرفه‌ای گروه برندگان را تشکیل می‌دهند، در حالی که، افراد فاقد دارایی، دستمزدبگیران بدهکاران، افراد آموزش ندیده، کسانی که نمی‌توانند تحرک جغرافیایی داشته باشند و افراد نیمه‌ماهر یا غیرماهر در گروه بازندگان قرار می‌گیرند.

در مورد بنگاه‌ها می‌توان گفت که، بنگاه‌های بزرگ، بین‌المللی، جهانی، ریسک‌پذیر و پیشرو



در عرصه تکنولوژی در زمره برندگان جای می‌گیرند در حالی که بنگاه‌های کوچک، مستقر در یک کشور، ریسک گریز و مقلد در عرصه تکنولوژی، جزو بازندگان هستند. اگر وضعیت بنگاه‌ها را بررسی کنیم، در می‌یابیم که اقتصادهای صادرکننده سرمایه و تکنولوژی، وام‌دهنده خالص و آنهایی که زیرساخت‌های انسانی و مادی مولدی دارند و از انعطاف‌پذیری ساختاری برخوردار هستند، گروه برندگان را تشکیل می‌دهند و اقتصادهای واردکننده سرمایه و تکنولوژی، وام‌گیرنده محض، یعنی اقتصادهایی که زیرساخت‌های انسانی و مادی ضعیفی داشته و انعطاف‌ناپذیری ساختاری مشخصه آنها است، بازنده هستند.

گفتنی است، به علت اینکه این طبقه‌بندی یک تصویر کلی از وضعیتی که تفاوت‌های جزئی بیشتری دارد، ارائه می‌دهد، طبقه‌بندی حاضر به عوض اینکه قطعی باشد، دلالت‌کننده (راهنما) است. اما این طبقه‌بندی، پذیرش و طرد همزمان و نامتقارن را که مشخصه فرآیند جهانی شدن است، نشان می‌دهد. بنابراین از اینکه گسترش جهانی شدن هم در میان افراد و هم بین کشورها ناموزون و محدود است، نباید متعجب شد.^{۴۸}

یکبار جوان رابینسون^{۴۹} گفت: «تنها یک چیز هست که بسیار بدتر از آن است که توسط سرمایه‌داران مورد استثمار قرار گیرد و این همان چیزی است که توسط سرمایه‌داران استثمار نمی‌شود.» مشابه همین مطلب را می‌توان در مورد بازار و جهانی شدن گفت که رفاه و سعادت را برای هیچکس تضمین نمی‌کنند، اما در واقع بخش اعظمی از افراد را طرد می‌کنند. بازار افراد مصرف‌کننده و خریداری را که هیچ درآمدی ندارند یا درآمد کافی ندارند (به عبارتی قدرت خرید ندارند) محروم می‌کنند. چنین افرادی از مصرف کالاها و خدماتی که در بازار به فروش می‌روند، محروم می‌شوند. این محرومیت را می‌توان ناشی از فقدان استحقاق تلقی کرد.^{۵۰} بازار تولیدکنندگان یا فروشندگانی را نیز که نه دارایی و نه قابلیت دارند، محروم می‌سازد؛ اگر آنها دارایی مالی یا مادی نداشته باشند که برای کسب درآمد در شکل اجاره، بهره یا سود مورد استفاده قرار دهند (یا بفروشند) چنین محرومیتی را تجربه خواهند نمود. این قابلیت‌ها که از طریق آموزش، کارآموزی یا تجربه به دست می‌آیند از استعدادها و طبیعی که در وجود انسان نهاده شده‌اند، متفاوت هستند و اما توزیع قابلیت‌ها احتمالاً نابرابر است (اگر نگوئیم بسیار نابرابر است).

این قابلیت‌ها هستند که به نوبه خود می‌توانند درآمدی به شکل دستمزد ایجاد کنند. از این رو افراد فاقد قابلیت، یعنی فقرا، کسانی که نمی‌توانند شغلی داشته باشند، محروم شده هستند. در واقع، اگر تقاضایی برای قابلیت افراد در بازار کار وجود نداشته باشد، حتی این افراد دارای قابلیت نیز احتمالاً از اشتغال محروم می‌شوند. به عنوان آخرین نکته تحلیل، مسئله این است که



این قابلیت‌ها توسط بازار تعریف می‌شوند. جهانی شدن ابعاد جدیدی از محرومیت افراد از توسعه را به منصفه ظهور رسانده است. محرومیت دیگر صرفاً مسایل مربوط به ناتوانی در تأمین نیازهای اساسی از نظر غذا، پوشاک، مسکن، خدمات بهداشتی و آموزش شمار زیادی از افراد را در بر نمی‌گیرد. محرومیت بسیار پیچیده‌تر شده است، زیرا الگوی مصرف و سبک زندگی ثروتمندان به طور فزاینده‌ای اثر تظاهری قوی دارد که با جهانی شدن تشدید می‌شود. به علت اینکه رسانه‌های الکترونیکی پیام‌های مصرف‌گرایانه را در سراسر جهان گسترده‌اند، مرزهای در حال گسترش انتخاب مصرف‌کننده در همه جای دنیا در معرض دید افراد سراسر جهان، حتی فقرا و محرومان قرار می‌گیرد. این وضعیت هم آرزو و هم انتظار بوجود می‌آورد. اما واقعیت ساده زندگی این است که افراد فاقد درآمد، نمی‌توانند کالاها و خدمات بازار را خریداری کنند. غالباً وقتی که بهشت مصرف‌گرایی دست نیافتنی است، یعنی وضعیتی که در مورد افراد عادی مصداق دارد، ناامیدی و از خودبیگانگی اغلب بوجود می‌آیند. واکنش افرادی که این محرومیت را تجربه می‌کند، متفاوت است. برخی از آنها از طریق مواد مخدر، ارتکاب جرم یا خشونت راه میانبری به بهشت مصرف‌گرایی جست‌وجو می‌کنند. برخی دیگر به دنبال پناهگاهی در هویت قومی تعصب فرهنگی یا بنیادگرایی مذهبی می‌گردند.^{۵۱} به خاطر اینکه ارزش‌های بومی یا سنتی که در شکل‌گیری هویت و معنی بخشیدن به زندگی فقرا مؤثرند، این تأکید بر ارزش‌های بومی یا سنتی تنها چیزی است که فقرا می‌توانند اظهار کنند.

با وجود اینکه جهانی شدن به طور اجتناب‌ناپذیری گرایش به تخریب ثبات اجتماعی دارد نتایج حاصله همواره به صورت موارد افراطی پیش گفته، نیستند.^{۵۲} بنابراین یکپارچگی اقتصادی با جهانی خارج احتمالاً تنش‌های اجتماعی را تشدید کرده یا باعث تجزیه اجتماعی در درون کشورها می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۷. دولت و توسعه در بستر جهانی شدن

در آغاز قرن بیست و یکم، واقعیت‌های زندگی در اقتصاد جهان روشن است. نام بازی جهانی شدن است و هیچ کشوری تمایل ندارد که از این بازی کنار گذاشته شود؛ حتی کشورهای بزرگ توانایی کناره‌گیری از بازی را ندارند. بنابراین انتخاب بین یک پیوستن تحت هدایت سازوکار بازار و منفعل به اقتصاد جهانی و یک انضمام‌گزینشی و استراتژیک به اقتصاد جهانی صورت می‌گیرد. اقدام معقول، انتخاب گزینه دوم خواهد بود. اما آیا در نظر گرفتن اصلاحاتی که این فرآیند تحت هدایت سازوکار بازار را گونه‌ای انسان‌دوستانه‌تر کند که نتیجه آن جهانی شدن



با وجهه‌ای انسانی باشد، امکان‌پذیر است؟ هدف چنین طرحی باید ایجاد فرصت بهسازی دورنمای توسعه برای کشورهای بیشتری باشد و به افراد بیشتری در این کشورها فرصت ارتقاء شرایط زندگی را بدهد.

علی‌رغم اینکه جهانی شدن استقلال دولت ملی را در زمینه اقتصادی، اگر نگوئیم سیاسی کاهش داده، اما درجه آزادی باقیمانده را باید در تلاش برای دستیابی به توسعه به کار گرفت. ایدئولوژی جهانی شدن به دنبال هماهنگ نمودن نه تنها رژیم‌های سیاسی بلکه نهادهای مربوط به نقش دولت در اقتصاد در سراسر جهان است. از آنجایی که نقش دولت در هر اقتصادی هم به سطح درآمد آن اقتصاد و هم به درجه توسعه آن بستگی دارد، این هماهنگ‌سازی اشتباه است. هدف هر استراتژی توسعه معقولی در یک محیط آزادسازی شده و جهانی سازی شده باید ایجاد فضای اقتصادی برای تعقیب منافع ملی و اهداف توسعه باشد. دولت ملی در تحقق این امر نه تنها در سپهر سیاست‌های اقتصادی داخلی بلکه در زمینه یکپارچگی اقتصادی و سیاسی با جهان خارج نیز نقش راهبردی به عهده دارد.^{۵۳}

اکنون به بررسی چگونگی این ایفای نقش در بستر ملی می‌پردازیم. اول اینکه، در کشورهایی که دیرتر از کشورهای دیگر به جریان صنعتی شدن پیوسته‌اند، دولت باید شرایط توسعه سرمایه‌داری صنعتی را ایجاد کند. در مراحل اولیه صنعتی شدن، باید زیرساخت‌های مادی از طریق سرمایه‌گذاری دولتی ایجاد شوند، سرمایه‌گذاری در توسعه منابع انسانی از طریق آموزش صورت پذیرد و از طریق اصلاحات ارضی شتاب تغییرات نهادی افزایش یابد. در مراحل بعدی صنعتی شدن دولت باید با اعمال سیاست صنعتی راهبردی توسعه قابلیت‌های تکنولوژیک و مدیریتی در سطح خرد، استقرار نهادهایی که کارکرد بازارها را تسهیل، تنظیم و کنترل می‌کنند و ابداع مداخله‌های راهبردی که در مورد فعالیت‌های مختلف به هم پیوستگی (انسجام) داشته باشند، در تعقیب اهداف بلندمدت توسعه به هدایت بازارها بپردازد. باید بر این نکته تأکید کرد که منافع ناشی از یکپارچگی با اقتصاد جهان تنها عاید کشورهایی می‌گردد که این بنیان‌های لازم را ایجاد کرده باشند. در واقع تأمین پیش شرط‌ها و اعمال مداخله راهبردی برای درونی‌سازی (حداکثرسازی) منافع جهانی شدن و برون‌سازی (حداقل سازی) هزینه‌های جهانی شدن ضروری هستند.

دوم اینکه، در جست‌وجوی سرمایه‌گذاری خارجی، دولت باید در مقابل وسوسه ایجاد انگیزه و اعطای امتیاز مقاومت نماید. در واقع هر جا که ممکن بود، دولت باید با بنگاه‌های بزرگ بین‌المللی چانه‌زنی کند. چنین رهیافتی نه تنها توزیع عواید ناشی از مبادلات اقتصادی با بنگاه‌های بین‌المللی

را بهبود می‌بخشد بلکه این اطمینان را نیز به وجود می‌آورد که فعالیت‌های این بنگاه‌ها برای توسعه مناسب است. دلیل این امر ساده است: بنگاه‌های چندملیتی به دنبال سودند، در حالی که دولت‌ها در پی تحقق توسعه هستند. در مورد کشورهای بزرگ، این رهیافت به معنی مذاکره راهبردی در زمینه تجارت و سرمایه‌گذاری است. در مورد کشورهای کوچک، این رهیافت به معنی اتخاذ تصمیم آگاهانه‌ای برای کناره‌گیری از شرکت در مسابقه‌ای تا انتهای رمق است. اما این تصمیم تنها توسط دولت و نه بنگاه‌ها یا افراد، قابل اتخاذ است.

سوم اینکه، دولت باید به دو دلیل مدیریت محتاطانه اقتصاد کلان را به ویژه در زمینه تأمین مالی دولتی در پیش گیرد. اولین دلیل این‌که این نحوه مدیریت، دولت را از فشارهایی که او را وادار به پذیرش برنامه‌های تعدیل و تثبیت که همراه با شروط زیادی هستند و این شروط درجه آزادی دولت را در پیگیری اهداف توسعه کاهش می‌دهند، مصون می‌دارد. دلیل دوم این است که این رهیافت مشکلات مربوط به یکپارچگی سریع با بازارهای مالی بین‌المللی از طریق سرمایه‌گذاری سبب دارایی یا تبدیل‌پذیری حساب سرمایه و آسیب‌پذیری در مقابل آن را کاهش می‌دهد. نکته اصلی این است که چنین احتیاطی هر کشوری را قادر می‌سازد تا از برخی هزینه‌های یکپارچگی در خلال جهانی شدن اجتناب کند و همزمان با حفظ آزادی عمل خود در فراهم ساختن شرایط ضروری، منافی به دست آورد.

اکنون به بررسی بستر بین‌المللی می‌پردازیم. در دنیایی که شرایط و وضعیت طرفین نابرابر است، دور از انتظار نیست که قواعد بازی از نظر ساخت نامتقارن (نابرابر) و از نظر نتیجه ناعادلانه باشد. طرف قوی قدرت قاعده‌سازی و طرف مقتدر قدرت اجرای قواعد را دارد. برعکس، طرف ضعیف نه قدرت وضع قواعد را دارد و نه می‌تواند به قواعد متوسل گردد. البته این مسئله اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد: در سپهرهای متفاوت، قواعد مختلفی وجود دارند یا برای برخی، قواعدی وجود دارد و برای برخی دیگر قاعده‌ای وجود ندارد و دستور کار برای قواعد جدید پیروی کورکورانه است.

قواعد موجود و آتی رژیم مورد نظر سازمان تجارت جهانی استثنائات معدودی قائل می‌شود و در مقابل کشورهایی که با تاخیر به جریان صنعتی شدن پیوسته‌اند، انعطاف‌پذیری کمی نشان می‌دهد. مقابلاً، در دوران توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت^{۵۴}، علاوه بر چیزهای دیگر، به علت برخورد متفاوت و ویژه‌ای که با کشورهای در حال توسعه می‌شد، قدرت مانور بیشتری وجود داشت. رژیم جدید از نظر قوانین و اجرای قوانین سخت‌گیرتر است. قواعد تجارت رژیم جدید، حمایت انتخابی یا حمایت استراتژیک از بنگاه‌های داخلی را در زمینه رقابت خارجی



بسیار مشکل‌تر خواهد کرد. سیستم به شدت انعطاف‌ناپذیر حمایت از حقوق مالکیت معنوی توسعه قابلیت‌های تکنولوژیک داخلی را یا سرکوب می‌کند و یا از وقوع آن جلوگیری می‌نماید. زمانی که توافق چند جانبه قریب‌الوقوع در مورد سرمایه‌گذاری جامه عمل بپوشد، امکانات چانه‌زنی استراتژیک با بنگاه‌های چندملیتی کاهش خواهد یافت.

به همین ترتیب تعهدات مربوط به اصلاحات ساختاری، یعنی یک جزء تشکیل‌دهنده برنامه‌های تعدیل و تثبیت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به طور اجتناب‌ناپذیری مقررات‌زدایی از صنعت، خصوصی‌سازی، آزادسازی تجارت و مقررات‌زدایی مالی را تجویز می‌کند. این قواعد و شرایط در ترکیب با یکدیگر به احتمال قریب به یقین، اعمال سیاست‌های صنعتی، تکنولوژی، تجاری و مالی را به مثابه اشکال استراتژیک مداخله دولت در حمایت از صنعتی‌شدن، محدود می‌کند. باید تصدیق کرد که این نحوه مداخله دولت در تجربه توسعه کشورهای نیمه دوم قرن بیستم علی‌رغم تأخیر، در تلاش برای صنعتی‌شدن موفق شدند، بسیار مؤثر بوده است.^{۵۵}

در بافت تغییر یافته بین‌المللی، دولت‌های ملی جهان در حال توسعه باید تلاش کنند تا قواعد بازی را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهند که نتیجه آن عادلانه‌تر باشد. باید توجه کرد که ماهیت راه حل بستگی به ماهیت مسئله دارد. در مواردی که قواعد مختلفی در بسترهای متفاوتی وجود دارند، لازم است که این قواعد را با یکدیگر سازگار کنیم. در مواردی که برای برخی قواعدی وجود دارد و برای برخی دیگر وجود ندارد، لازم است اطمینان حاصل شود که این قواعد برای همه قابل کاربرد هستند.

در مواردی که دستور کار در مورد قواعد جدید، پیروی کورکورانه باشد، لازم است تا این دستور کار عادلانه شود. با وجود اینکه قواعد عادلانه ضروری هستند اما کافی نمی‌باشند، زیرا یک بازی، صرفاً به قواعد محدود نمی‌شود بلکه بازیگرانی هم در بازی شرکت می‌کنند و اگر یکی از تیم‌ها یا یکی از بازیگران آمادگی و مهارت کافی نداشته باشد، به سادگی توسط دیگران شکست داده خواهد شد. به عبارت دیگر قواعد باید به گونه‌ای باشند که متأخرین یا کسانی که تازه وارد بازی می‌شوند (به عنوان مثال کشورهای در حال توسعه) زمان و فضای کافی در اختیار داشته باشند تا بیاموزند و به جای این‌که حریفانی از پیش بازنده باشند، بازیگرانی باشند که قادر به رقابت هستند.

روشن است که قواعد رژیم تجاری چند جانبه که توسط سازمان تجارت جهانی وضع شده‌اند، نیاز به سازگاری بیشتری دارند. اگر کشورهای در حال توسعه امکان دسترسی دیگران



را به بازارهای خود ایجاد کنند، این دسترسی باید همراه با دسترسی متناظر آنان به تکنولوژی باشد. اگر به طور تقریبی، جابه‌جایی سرمایه کاملاً آزاد شود، محدودیت‌های شدید در مورد تحرک نیروی کار باید حداقل کاهش یابند. به همین ترتیب قواعد نهادهای چندجانبه مالی، که به طور ضمنی در شروط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی وجود دارند و تنها در مورد کشورهای وام‌گیرنده یا کشورهای دچار کسری قابل کاربرد هستند، به ویژه در مواردی که برخی از عناصر مجموعه انعطاف‌ناپذیر و یکسان شده سیاست‌های تحمیلی به این کشورها با اهداف بلندمدت توسعه ملی سازگار نیستند، باید به گونه‌ای تغییر داده شوند که مجموعه سیاست‌های پیش گفته، بدون توجه به فضا و زمان به این کشورها تحمیل نگردند.

گفتنی است که مدیریت بر جهانی شدن به اندازه کاهش موارد عدم تقارن در قواعد مهم است. شدت گسترش جهانی شدن به گونه‌ای است که، از طریق حمله به فضای سیاسی و اقتصادی حاکمیتی که تاکنون وجود داشته، بدون افزایش متناظر در همکاری مؤثر بین‌المللی یا بدون یک دولت فراملی که قادر به ساماندهی این فرآیند مشتق از سازوکار بازار باشد، قدرت حکومت‌های ملی را کاهش می‌دهد. البته حکمرانی جهانی، بیش از اینکه به حکومت جهان مربوط باشد شامل نهادها و اقدامات همراه با قواعدی است که همکاری میان دولت‌های ملی مستقل را امکان‌پذیر سازد.^{۵۶}

پی‌نوشت:

- ۱- به عنوان مثال، ن. ک. باستر ۱۹۷۲، سیرز ۱۹۷۲ و موریس ۱۹۷۹. در سال‌های اخیر، این دیدگاه به شدت توسط گزارش توسعه انسانی برنامه توسعه ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است.
- ۲- مراجعه شود به UNDP، ۱۹۹۹، ص ۲۵.
- ۳- شواهد این پاراگراف از UNDP، ۱۹۹۹، اخذ شده است.
- ۴- در مورد تحلیلی از دیدگاه‌های مخالف در مورد باز بودن و مداخله، ر. ک. نایار ۱۹۹۷.
- ۵- به عنوان مثال، ن. ک. کلیک، ۱۹۸۴؛ کورنیا و دیگران، ۱۹۸۷؛ تیلور ۱۹۸۸؛ بادوری، ۱۹۹۲؛ کوپر، ۱۹۹۲؛ تیلور، ۱۹۹۳ و نایار، ۱۹۹۶.
- ۶- ر. ک. استیگلتیز ۱۹۹۸.
- ۷- برای بحث مفصل در این مورد، ر. ک. نایار ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷.
- ۸- نسبت‌های صادرات به GDP از منابع زیر استخراج شده‌اند:

UNCTAD, Handbook of International Trade and Development Statistic UN, Yearbook of National Accounts Statistica و نسخه‌های مختلف و

۹- UNCTAD ۱۹۹۴, p. ۱۴۳.

۱۰- UNCTAD ۱۹۹۸, pp. ۳۸۵-۳۹۹.

۱۱- برای ملاحظه شواهدی از رشد مالیه بین‌المللی، ر. ک. نایار، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ و نیز:

۱۲- نسخه‌های مختلف: Bank for International Settlements, Survey of Foreign Exchange Market Activity

۱۳- ارزش GDP و صادرات جهان در سال ۱۹۹۷ که توسط سازمان ملل گزارش شده به ارقام متوسط روزانه تبدیل شده تا مقایسه در مورد آنها صورت گیرد. رقم ذخیره ارز خارجی از گزارش سالانه ۱۹۹۸ صندوق بین‌المللی پول اخذ شده است.

۱۴- به عنوان مثال، ر.ک. ساچز و وارنر ۱۹۹۵.

۱۵- بحث همتای تاریخی جهانی شدن موضوع سخنرانی من به مناسبت ریاست انجمن اقتصادی هند در دسامبر سال ۱۹۹۵ (نایار ۱۹۹۵) بوده است.

۱۶- مراجعه کنید به بایروچ ۱۹۸۲ و مدیسون ۱۹۸۹.

۱۷- UNCTAD ۱۹۹۴, P. ۱۳۰-۱۷.

۱۸- کل سرمایه‌گذاری خارجی سال ۱۹۱۴، به قیمت سال ۱۹۸۰، ۳۴۷ میلیارد دلار بوده است (مدیسون ۱۹۸۹). میزان واقعی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۱۹۸۰، ۴۴۸ میلیارد دلار بوده است (UNCTAD, ۱۹۹۴).

۱۹- ن. ک. نایار ۱۹۹۷.

۲۰- در سال ۱۹۱۳، ۵۹ درصد از کل مبادلات سهام در لندن را مبادلات سهام خارجی تشکیل می‌داد. به همین ترتیب در سال ۱۹۰۸ همین نسبت در پاریس ۵۳ درصد بوده است. ر.ک. مورگنترن ۱۹۵۹.

۲۱- برای بحث مربوط به این عوامل زیربنایی، ن. ک. نایار ۱۹۹۵.

۲۲- به عنوان مثال جایگزینی بخار با بادبان و آهن با چوب در بدنه کشتی، در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۰۰، کرایه بار حمل و نقل در اقیانوس‌ها را تا دو سوم کاهش داد (لویس ۱۹۷۷).

۲۳-Compartmentalization

۲۴- تولید قطعاتی که کاملاً قابل تعویض بودند، ابداع خط تولید متحرک توسط خودرو، روش‌های مدیریت ابداعی تیلور، بنیادهای این شکل جدید سازمان صنعتی را ایجاد کرد. ن. ک. اومن ۱۹۹۴.

۲۵-Pax Britanica

۲۶- کل سرمایه‌گذاری خارجی ۴۴ میلیارد دلاری اینگونه توزیع شده است: ۱۴ میلیارد دلار در اروپا، ۱۰/۵ میلیارد دلار در ایالات متحده، ۸/۵ میلیارد دلار در آمریکای لاتین و ۱۱ میلیارد در آسیا و آفریقا؛ (UNCTAD, World Investment Report, ۱۹۹۴, p. ۴۱۵)

۲۷- ن. ک. دانینگ ۱۹۸۳.

۲۸- مقایسه کنید با لویس ۱۹۷۸.

۲۹- ن. ک. تینکر ۱۹۷۴ و لویس ۱۹۷۷.

۳۰- بهترین مثال را ساچز و وارنر ۱۹۹۵ ارائه نموده‌اند.

۳۱- ن. ک. بایروچ و کازول رایت ۱۹۹۶.

۳۲- مدیسون، ۱۹۹۵.

۳۳-deindustrialization

۳۴- ن. ک. مدیسون ۱۹۸۹ و بایروچ ۱۹۸۲.

۳۵- مراجعه کنید به مدیسون ۱۹۸۹.

۳۶- مراجعه کنید به بایروچ ۱۹۸۲.

۳۷- cash-crop محصولی که (به ویژه غلات) برای فروش در بازار کشت می‌شود و در مقابل محصول مصرفی قرار می‌گیرد. م. ۳۸-Keynes ۱۹۱۹, pp. ۹-۱۰.

۳۹- دوره زمانی بیست و پنج ساله پس از جنگ جهانی دوم که رونق اقتصادی بی‌سابقه‌ای همراه داشت عصر طلایی کاپیتالیسم نامیده شد. ن. ک. مارگالین و اسکور ۱۹۹۰ و مدیسون ۱۹۸۲. عصر جهانی شدن عبارتی است که در جایی به کار نرفته است و من آن را به منظور تسهیل مقایسه به کار برده‌ام.

۴۰- برای ملاحظه شواهدی در این مورد، ر. ک. IMF ۱۹۹۷, UNDP ۱۹۹۹, UNCTAD ۱۹۹۷.

۴۱- نسبت GNP سرانه متوسط یک پانصدم ثروتمندترین جمعیت جهان به یک پانصدم فقیرترین جمعیت جهان از ۳۱ به ۱ در سال ۱۹۶۵ به ۶۰ به ۱ در سال ۱۹۹۰ (UNCTAD ۱۹۹۷, P1 S1) و ۷۴ به ۱ در سال ۱۹۹۷ (UNDP ۱۹۹۹, P.B) افزایش یافت. نسبت درآمد سرانه در ثروتمندترین کشور به فقیرترین کشور از ۳۵ به ۱ در سال ۱۹۵۰ به ۴۴ به ۱ در سال ۱۹۷۳ و ۷۲ به ۱ در سال ۱۹۹۲ افزایش یافت (Maddison ۱۹۹۵ & UNDP ۱۹۹۹).

۴۲-cause - and - effect

۴۳- ن. ک. به: Stewart ۱۹۹۷ و Wood ۱۹۹۴; UNCTAD ۱۹۹۷.

۴۴- برخی از شواهد در UNDP, ۱۹۹۷ ارائه شده است. همچنین ر. ک. Stewart ۲۰۰۰.

۴۵- این بحث در UNCTAD, ۱۹۹۷، ارائه شده است.

۴۶-race to the bottom

- ۴۷- مراجعه کنید به، استریتن، ۱۹۹۶، که ترازنامه‌ای برای جهانی شدن ارائه شده است.
- ۴۸- برای ملاحظه بحثی در این مورد و شواهد آن. ر. ک. نایار ۲۰۰۰.
- ۴۹-Joan Robinson ۴۹
- ۵۰- این عبارت اولین بار توسط سن ۱۹۸۱ در اثرش در مورد فقر و قحطی‌ها مورد استفاده قرار گرفت.
- ۵۱- ر. ک. استریتن ۱۹۹۶، که در این مورد از بنجامین باربر نیز نقل می‌کند:
(Benjamin Barber (Jihad vs Mcworld, New York, Random House, ۱۹۹۵)
- ۵۲- ن. ک. رودریک، ۱۹۹۷.
- ۵۳- برای تحلیل تفصیلی در این مورد، ر. ک. نایار ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰.
- ۵۴-GATT
- ۵۵- ن. ک. آمسدن ۱۹۸۹، وید ۱۹۹۰ و چانگ ۱۹۹۶.
- ۵۶- تحلیل مفصل‌تری از حکمرانی جهانی در نایار ۲۰۰۲ ارائه شده است.

منابع:

- Amsden, A, 1989, *Asia's Next Giant*, New York, Oxford University Press.
- Bairoch, P, 1982, 'International Industrialization Levels from 1750 to 1980', *Jornal of European Economic History*, vol. 11, 269-310.
- Bairoch, P and Kozul-Wright, R, 1996, 'globalization Myths: Some Historical Reflections on Integration, Indicators', in Baster, N, ed., *Measuring Development*, London, Frank Cass, pp. 1-20.
- Bhaduri, A, 1992, 'Conventional Stabilization and the East European Transition', in Richter, S, ed, *The Transition from Command to Market Economies in East-Central Europe*, San Francisco, Westview Press, pp. 13-32.
- Bhaduri, A and Nayyar, D, 1996, *The Intelligent Person's Guide to Liberalization*, New Delhi, Penguin Books.
- Chang, H-J, 1996, *The Political Economy of Industrial Policy*, London, Macmillan.
- Cooper, RN, 1992, *Economic Stabilization and Debt in Developing Countries*, Cambridge, The MIT Press.
- Cornia, GA, Jolly, R and Stewart, F, 1987, eds, *Adjustment with a Human Face*, Oxford, Clarendon Press.
- Dunning, J H, 1983, 'Changes in the Level and Structure of International Production', in M Casson, ed., *The Growth of International Business*, London, Allen and Unwin, pp. 84-139.
- Hobsbawn, E, 1987, *The Age of Empire*, London, Weidenfeld and Nicolson.
- IMF, 1997, *Globalization: Opportunities and Challenges, World Economic Outlook*, Washington DC, IMF.
- Keynes, JM, 1919, *The Economic Consequences of the Peace*, London, Macmillan.
- Killick, T, 1984, *The Quest for Economic Stabilization*, London, Overseas Development Institute.
- Lewis, WA, 1977, *Evolution of the International Economic order*, Princeton, Princeton University Press.
- , 1978, *Growth and Fluctuations: 1870-1913*, London, Allen and Unwin.
- Maddison, A, 1989, *Phases of Capitalist Development*, Oxford: Oxford University Press.

- , 1989, *The World Economy in the Twentieth Century*, Paris, OECD.
- , 1995, *Monitoring the World Economy: 1820-1992*, Paris, OECD.
- Marglin, S and Schor, J, eds, 1990, *The Golden Age of Capitalism*, Oxford, Clarendon Press.
- Morgenstern, O, 1959, *International Financial Transaction and Business Cycles*, Princeton, Princeton University Press.
- Morris, MD, 1979, *Measuring the Conditions of the World's Poor*, Oxford, Pergamon Press.
- Nayyar, D, 1995, 'Globalization: The Past in Our Present', Presidential Address to the Indian Economic Association, reprinted in *Indian Economic Journal*, vol. 43 no. 3, 1-18.
- , 1997, 'Themes in Trade and Industrialization', in Nayyar, D, ed., *Trade and Industrialization*, New Delhi, Oxford University Press, pp. 1-42.
- , 2000, 'Glovalization and Development Strategies', *High-level Roundtable on Trade and Development*, UNCTAD X, TD (X)/ RT.1/4, New York and Geneva, United Nations.
- , 2001, 'Globalization: What does it mean for Development?', In KS Jomo and S NagaraJ, eds., *Globalization versus Development*, London, Palgrave.
- , 2002, ed, *Governing Globalization: Issues and Institutions*, Oxford, Oxford University Press.
- Oman, C, 1994, *Globalization and Regionalisation*, Paris, OECD.
- Rodrik, D, 1997, *Has Globalization Gone Too Far?* Washington DC, Institute for International Economics.
- Sachs, J and Warner, A, 1995, 'Economic Reform and the Process of Global Integration', *Brookings Papers on Economic Activity*, no.1,1-118.
- Seers, D, 1972, 'What are we Trying to Measure?', in Baster, N, ed., *Measuring Development* London, Frank Cass, pp. 21-36.
- Sen, AK, 1981, *Poverty and Famines*, Oxford, Clarendon Press.
- Stewart, F, 2000, 'Income Distribution and Development', High-Level Roundtable on Trade, UNCTAD X, TD (X) / RT. 1/3, New York and Geneva, United Nations.
- Stiglitz, JE, 1998, 'More Instruments and Broader Goals: Moving toward the Post-Washington Consensus', *WIDER Annual Lectures 2*, Helsinki, WIDER.
- Streeten. PP, 1996, 'Governance of the Global Economy' paper presented to a Conference on Globalization and Citizenship, 9-11 December, Geneva, UNRISD.
- Taylor, L, 1988, *Varieties of Stabilization Experience*, Oxford, Clarendon Press.
- , 1993, *The Rocky Road to Reform*, Cambridge, The MIT Press.
- Tinker, H, 1974, *A New System of Slavery: The Export of Indian Labour Overseas, 1830-1920*, Oxford, Oxford University Press.
- UNCTAD, 1994, *World Investment Report 1994*, Geneva, United Nations.
- , 1997, *Trade and Development Report 1997*, Geneva, United Nations.
- , 1998, *World Investment Report 1998*, Geneva, United Nations.
- UNDP, 1999, *Human Development Report 1999*, New York, Oxford University Press.
- Wade, R, 1990, *Governing the Market*, Princeton, Princeton University Press.
- Wood, A, 1994, *North-South Trade, Employment and Inequality*, Oxford, Clarendon Press.
- , 1997, 'Openness and Wage Inequality in Developing Countries: The Latin American Challenge to East Asian Conventional Wisdom', *The World Bank Economic Review*, vol. 11 no.1, pp. 33-57.